

فلك الارض الاخرة بجمعها النبي لا يزبون علوان الارض والاسماء والعاقبة للمتقين والاعمال
نصاب ۴۰۰۰ زكوة ۲۰۰۰ عشر ۲۰۰۰ ثقل ۴۰ دور دور ۹۹ نام بار بزل ۴۰۰۰ ختم ۴۰۰۰ مطر
دعوت از اسما مستخدم معلوم كند ها شوق همیشه از نسبت خود را خفا جوید دور هر شی الزار لغا
و بر خودی خود قاهر و بحق ظاهر و از خود عظیم بحق قدیم الحادش اذ اقرن بالقدیم لم یقبل اثر
متخلق گاهی خود را عین حق دانسته صدمات قهر و فنا خود را میند و گاهی خود را عین خود
پنداشته الات و حرکات که آثار تجلی و جلالی است حق را مشاهده کند هر چه از مرتبه الوهیت
تا ذکر خاک هر جا که اثر قهر و فساد پاک میند خود را جوید محقق از مرتبه بتین اول نام کر اسفل
بر غیض و استغاثتیه که در باب دم و قهر و عدم و محو و محق رونماید عین مغیض و مستغیض و فیض ذات
حق را یابد و جسدی عنصری خود یکی از خلفاء حق شناسد که لک العوالم الحقیقه الاشغال طریق
در آن که ذکر با کرامت و طریق ثانی که ظاهر معانی است و طریق سیم که صد ایا نام بود است
ملاحظ وقت خود داشته باشد الجبیل ظاهر این اسم ثبوتی می نماید دور زمره اسماء جمالی نظیر این
اسم انده در اکثر شرح این اسم مذکور است و این حدیث در صحیح بخاری و مسلم واقع است که ان الله
تسعة وتسعين اسماء الا واحدة من احسبها دخل الجنة وفي رواية وهو مركب الوتر و جامع هجره
صحیحین مذکورین بعد اوان تعرض شده و تفصیل او را نیز تصدی گشته و ترندی و بیستی بتعداد
او متعرض بغزایت او نشده که غزایت از جهت لفظ است یا از جهت استاد و در وقت استجاب
در بعضی از مشروح اسماء الله غالباً در نظر این فقیر رسیده است و در شرح العمال از روایت ابو نعیم
و این مرد و تبه و ابوالشیخ در نوونه نام اسم جملی را ذکر کرده شده و در صحیح مسلم واقع است قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یدخل الجنة من كان فی قلبه مثقال ذرة من کبر فقال رجل ان الرجل
یحسب ان يكون توبه حسنا و منعه حسنا قال ان الله یحب الجبال الکر بطل الحق و غلط الناس
و تطبیق است که هر دو شیخ بعد او متعرض نشده اند و نزد ایشان حدیث تعداد تفصیلی هم
بر تبه صحت ندر رسیده شاید که این اسم از جمله آن نوونه نام که در کتاب است باشد و حکمت

منه من غیر و ندانست لغیب
در اسماء و جلال حق
منه من لا ادعای حقین
و بجب و قبل الاغفال
و جیب الیاب
منه من ان سبیل و حجاب
من تو حید و مبارک و بلا و دین
ان فی غیره ان فی قلابه و قهر و
نظیر مع الاربعة استیضا
منه انفسا استیضا
و سبک
منه من غنم الناس البغی
نظیر اما
لازمه و البغی
منه من ان اسم
نظیر

که یکی را این معنی است که در هر دو عالم با او بیگانه بود و با او بیگانه بود و با او بیگانه بود
 با بصیرت و کمال و جلایا بد اگر کرد و سلیم به بس شود و روی جمال حق مقیم دل جلایا بد اگر
 گفته یعنی لفظ جلایا قلب یا بدیج شود و کرد و سلیم گفته یعنی میلش کرد و پس الحسیلیش بود باز گفت
 پس شود یعنی شاقط شود و الحسیل مجرد از نقاب بصورت چونند و الا اشاره به چاکه است
 لطف و ظهور و بقا ظهور یا بدیجی از اینها مشهور و وقت تو کرد و اثر جمال در کمال تجلی جلایا است
 چه تجلی جلایا را به معنی اطلاق میتوان کرد یکی بر ذات خدا حدیثی که مقابل حدیث است دوم بر
 مظاهر اهل الطاف و اصحاب نعیم و احواف که بصورت حضور و علمان و تصویر در فنون ظاهرا است
 و احواف بصورت تصدیق و محبت و کج شعوب دین که اعلا را و کلمه شهادت است در سفل ادور
 و این شیبی مودتی از راه رست سیروم بر خود نور حق که عند التلاشی از وجود بصورت ظهور
 و ظهور در خارج و فی نفس الامر صورت بند و نگاه گاهی با معنی هم حل میتوان کرد که ساکب را در
 مرتبه قیام اولی که شایده است تجلی جمال لاحق است یا در است بر دو بعضی فقرا اهل غضب و انتقام
 را صاحب تسلیم و نعیم و اهل جلایا این حال میگویند اگر باعتبار معنی مقترن است اما بحرف
 اصطلاح در میان قوم که در دو یافته است ای عزیز به اجزاء عالم چه جوایز شریف و جادایا
 و خساین محبت جمیل متحد و کجین حق متصفنا بقولس تع و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینها
 لا عبین ما خلقنا بها بالحق و لکن اکثرهم لا یعلمون چون لعب متقی شد همه حسن و حسن مشیت و
 بر کس که در هیچ جهان موجود است شکر محبت در شام جهان خویش دارد پس آن محبوب
 گوهر چه باشند ان الله جمیل بحب الجمال پس او هم محبت است و محبوب همیشه از دیده عشاق
 برهن کرد و نگاری به تا حسن خود از روی بتان کرد تا شام المرحوم المظالم بر جمیع عوالم
 احواف و تفصیلا و مظهر تمام انسان کامل که حامل جمیع مظاهر الهی و در هیچ کیانی است لقد خلق
 الانسان فی احسن تقویم ثم ردناه اسفل سافلین الوطی الخ غایب اگر مشتاد و سه
 بار گوید بجا است حق رسد فر اهدر لازم است که ترک زینت و منسخت بشری بر اسی

فلا یغیب عن عباد الله فی السجود و الا فی الارض و عجا ز ابر در بان و بر رفیق معشوق هم هلاقی
 کرده شود و بر کرام الکاتبین هم گفته شود و ما بلفظ من قول الالهیه رقیب عتید المعاصی سال و چون
 در طلبی پای پادسرا با تندی از فقر اندکی باقی خیز سال و مد چون در طلب گفته و لفظ سال و سری
 که در بشارت با دست تا خواسته چون بر طلب گفته از دورتی خواسته و چون تی ساله تی شده
 پی پادسرا بر یک یعنی دیگری بر است یعنی ساقط شود پی راست یعنی پی پای او شده و الرقیب
 ترتیب یا به الاشارت هر گسائی و محافظت که در جمیع اطراف عالم و اطراف جهان کرد و اثر
 مراقبت و مال محافظت اوست و نامگون فی شان و نامگونند من قران و نامگون من عمل الاکن علیکم
 شهودا و یغیثون فی المطالب هر جا که در یوار و نهاده و نامون و پوست و طعام و شراب و آسمان و
 زمین و مابین آنها و سیاهی و قلم و در راه فیض حق سبحانه چه چنان چه موجودات در ایجاد محتاج بودند
 همچنین در بقا محتاج قیومی باشد تا اگر یک طرفه امین آن فیض و فقه باید همه باصل خویش که عدم است
 راجع کرد و مظهر تمام انسان کامل عالم جمیع احوال الهی و دینی که بخلاف خود مرای جمیع اشیای باشد
الوظایف عابد اگر در کرد عوسنی یا سیری یا مالی محبت بدارد از خصمان سلامت بماند
 و رنگبانی ادراد و وظایف نوظیبت نماید و وقتی از اوقات فوت شدن ندید و سیاست و طالت را نجا
 مد و اگر فوت شود هم امکان قضا کند یا سیارات کشند قیوم همه را لازم است که همه اوقات خود را بظلمت
 نایگون من بجز در شبته الامور البصیر و انتمه الا سوسا و سهم و الا ادنی من اولک و الا اکثر الامور هم گزارند هیچ
 ات مطات گزارند که سخن مشایخ است استغل طلب و مع الله قبل ان تشتغل موالواظر و در عبادت
 و طاعت بکده هر حرکت و حرکت حق سبحانه را حاضر و ناظر خود باید با احسان ان تعبد الله کانک تر بنان
 کم ممکن تر به فانه یک و طریق مراقبه در محل نشستن این اسم مبین خواهد شد انشاء الله تعالی و اع
 تعاب... هم زکوة... ۴۰۰۰ عشر ۱۱۲ قفل... ۴ دور دور و ۹۹ نام ۹۹ بان بنال... ۴۰۰۰ ختم... ۵
 و عودت از اسما و معنی معلوم کند عا شوق... ۳۰۰۰ ساعات و اصل دانست ذوق ملاحظ کند دور و حال خود
 با دبد و در که مبادا حرکت ناموزون... دور وجود آید سبب انقطاع کرد دور و پیشی بسوی صاحب

این کتب در بعضی کتابخانه ها موجود است
 در بعضی کتابخانه ها موجود است
 در بعضی کتابخانه ها موجود است

هرگز در منزل برود و در هیچ کجا در منزل اسرار او نماند و در میان خلایق
 هیچ کس نداند و بر علیه او هیچ رسیده و اسماء مبراهیم را با کسی از مدعیان قدر و ارادتا هیچ کس از عالم منزل
 در آن البتة منزل خلیفاه الدعا شیخان ابن ابی یوسف و سایر علمای هم بر چهارین ایام پیشین یکی بیایند و چون
 بدان انسان بخود حضرت شیخ علی الدین ابن ابی اسحاق نهادند و دم آنکه عالم واقف است
 مطلق علم کمالی حسی و غیر سوازی بدان سیرت سیرم ساکت بیایند عالم آنچه داند که این بر خواندن
 من موقوف است میخواهند از غیر معلوم ساکن می مانند چهارم عالم باشد و بی خودی چنانچه غیر مبراهیم
 و اکل القیات که چندان دعا خواندی و هیچ کس از آنها از خواستن غیر اراده سابق نبودی و در
 خواندنش قرص بین آنها موجود بودی و نیز از کلام صحیح خواب علیه السلام که در کتاب اهل سنت و جماعت
 مروی است که ای شیخ اکرم علی القلم من الدعا و نیز در حدیث منقول است من نسخت لدی الله اعلم
 فتحت له ابواب الرحمة و شیخ الاسلام عبدالقادر الصاری میفرماید که تا خوبی بن قاض مقام غایب
 تسلیم نیست که من هر روز و دست فضل دعا میخواهم و هیچ کس از آنها مقصودند الملعون دور
 فقرت چون گریبان گیر گشته است رایت جااست از گردن بگذشت از دهر عالم خواسته که
 چون گریبان گیر و گریبان چیب است المحبب ترکیب یا ب الاشارة به اجابت خواه دعا
 خواه دعوت که در جمیع کائنات و همهر موجود است از ترکیب تربیت که هر شیئی را از خلق خوب
 است یا قریب المهربانی دون کل شیئی قریب اشارت از قرب و بود است و بر سایل که اجابت
 باعثه و داعیه مواجس او او را بر سوال آرد از شکر آن و خود پرستان دور اند که شعلتک
 علم تعلیمی استیکم فم تعنی بر او در نظر حکم خواند المظالم هر سایل خواه آن در باب علم باشد
 خواه در باب رزق خواه غیر این در هر چیز و جمع تو اوبنی آدم و نخستان او و جمیع انبیا
 او و اربابان زمین و آسمان و غیره نظر اتم انسان کامل که حاکی جمیع حرکات علوی و طبی است
الوظایف عابد اگر بسیار گوید هر دعا که گفته است یا بشود و اگر توشه با خود دارد یا همیشه
 گوید و در آن حق باشد و علماء اهل حدیث مثل ترمذی و صنف صحیح مستدرک و غیره می آرند

و در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا

در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا
 در این کتاب در باب دعا

یا در برابر جبار منقلوب تو کرد و اثر گمان بسعت رحمت و علم او است و در هر مقام که گنجائی ذات و صفات مشهور
 تو کرد و در اثر گمان گنجائی اولای یعنی ارضی و لاسماعی و انالی یعنی قلت عیدی المؤمن مشهور و تکلیف از مصالح و ذائق
 فیانی بلیغ از ده راز ذرات موجودات نیست که رحمت او است حق بان بالذات و تحقق نه شده در هستی
 دست کل شی سرانیمنی است ادانی که رموز و دست دل بنده مؤمن بر حق را در دست رحمت او سر برشی را که او اند
 که در کتاب واسع عظیم خاکتبا اللذین یعقون از بر خواند عمری بس غمض **المطالعه** هر برشی که در دست
 گنجائی گنجد و پوشیده نماید که این تعریف جمیع اشیا علوی و سفلی را شامل است و جزه لا تجزی که تعریف جوهر
 و اصل در کتاب است و نیز ازین حد بر زود **الوطایف** عابد اگر این اسم را بسیار گوید فنا عمت
 و کفایت یابد ترا اهدر لازم است که فراخ دل و کث او پیشانی باشد و از حادثه زمانه باطن خود را خراشد
 و در جمیع اعمال و احوال با خلاق سنجیده و در سیده خاکند و از افعال ناپسندیده محترز و مجتنب باشد
واسعی نصاب ... ۳۰۰ زکوة ... ۳۰۰ عشره اقی ... ۳۰۰ و در دوره ۹ نام ۹۹ بار بزل ۳۰۰ ختم
 طریق دعوت از اهدا سابقه معلوم کند **عاشق** همیشه کشادگی دل جوید تا حق در دست یابد
 چون بگم و لاکن بسی قلب عبیدی المؤمن دل مؤمن فراخ کرد و توانی دل را در اجای نماید که لوان العرش
 و احواه و صنع علی قلب العارف ما حسن به از عدم گنجائی او اثر است اینجا صاحب دل بل دل دل نماید
 ان الله یجول بین الحرم و قلبه **واسعی** ای در حرم خلقی ما را جانی با لایق نبود هر مقامت جانی
 لیکن چه توان کرد که ما را هر دم با فیانی توان بود تو خود میدان **متخلق** را چه حالت قرب نوا غل
 است یا قرب فرایض گاه خود را محیط دانسته است جمیع اشیا که از صفت علم و رحمت و قوع یافت
 است بخود و اند یا خود را مقرب جمیع اشیا بنام خود از مرتبه البیته تا مرکز خاک هر جا که بسعت
 یابد یا گنجائی شناسد عین خود را داند **محقق** از مرتبه تعیین اول که حقیقت محمدی است تا مرکز اسفل
 که تعیین آخرین است هر نفس و استغافه که در باب بسعت اشیا علوی و سفلی در وجود آید فیض استغافه
 حق شناسد و جب عنقری خودی خلیفه کامل حق تصور کند که الذک العوالم بکلینه **الاشغال**
 طریق اولی که ذکر است **طریق** دومیم ملاحظه مفهوم است طریق سیوم که صدها باند او هم است

منه بطور خود در دست
 سلطان بصیرتین بس
 در ۳۰۰ زکوة ...
 حقیقت محمدی
 است کل شی گمان در پیشانی
 زاده ۱۳۰۱

مرعی وقت خود را بشمارد باشد حکیم این اسم شوقی است و در زلزله اما جمالی می شمارند و در لغت معنی او ظاهر
 حکمت و مهارت بر طبیب هم اطلاق کرده اند و مردان نادان و فیهیم را میتوان گفت در برابر علم هم حمل توان
 نمود و در عرف اهل تشبیه عبارت است از کمال علم و پیشستی که اساس قواعد علم او در زمین فهم و علم یکس
 تکمیل بجای دیگر در منزلت عقل یکس نسبت به حضرت سلطان معارفین شخصی رسیده که ما مراد الحق عن
 الحق و قال هم علیه و اگر کسی آیت کریمه و باطلقت الحق و الانس الالیعبدون خواند دست دل از
 دامن علم در افش خود کوتاه کند که تخلف غایتی از مناسبات خود چون وقوع یا بد نیز که از ابتدا از فرشت قسم
 جن و نوع آدم تا انقضای آدم عالم هر دو نوع جمیع اطراف و اصناف خود عابد و عارف نبوده اند بار خد
 آنکه خلقت ایشان برای این فعل دین سلیقه بوده اگر گوئیم که عبادت از هر فردی تعلیم واقع است
 و عبادت را تفسیر عبادت مرکب و بسیط کنیم همه درست می شود بوجهی اما بان چینی که می تعالی بگفت
 قدیم خود خواسته باشد و قبل مبالغه الحاکم پس اینجا حکمی باید گرفت و بر احوال خودی باید گرفت و باطن
 ای آنکه دولت زبیر و توجیه گرفت و تاکی خواهی چون در نوح گرفت و در جن شهودی غم بحرانی است
 چشم کثابته بین که مشهور و توکیت المعجا کبلی کرده افسر خاک پایش و بورد و ریابیک نم از ابر عظامش
 چرخ کبلی گفته کلمه گفته شده خاک پا فر گفته الف در اول کلمه آمده ایم گفته بوده دریا گفته
 ویم خواسته انگیم تقدیم رسیده **الاشارة** بهر حکمت و تدبیر که در جمیع منطاهر تامل و کثرت واقع است
 و هر چه چاره که از دل غلب و نفس مبارکه ظاهر همه آثار کمال حکمت و غایت علم اوست که از اوج کلیه زنده
 علم تنزل فرموده و در باب مرتب آنرا بیان قبول کرده هر جا که دانائی را فی اثر دانائی اوست و هر جا که
 بنیائی منی ثمره بنیائی او بالجمله همه اوست که از حجب اسما و صفات ذات خود را ان خود می نماید لایری
 غیر الله این شیوه است و در معنی حکمت مختلف است و در معنی او قرآن باین عبارت دین بولی الحکمة
 فقه او فی خیر کثیر اذ ناطق در آفرین او حدیث باین اشارت کلمه طائفة کل حکیم قابل بعینه در معنی بود
 میگوید که حکمت خیریت است که بدان خیر کمالیت نفوس حاصل آید و قبل اصابت الحق و قبل برودة الدنیا علی غلب
 و قبل طلب راد الاخرة و قبل علم اصول الفقه و قبل علم الحکمة المباحثه عن حقایق امکانات و الالهیات

اینکه در این کتاب در بیان حکمت و تدبیر که در جمیع منطاهر تامل و کثرت واقع است و هر چه چاره که از دل غلب و نفس مبارکه ظاهر همه آثار کمال حکمت و غایت علم اوست که از اوج کلیه زنده علم تنزل فرموده و در باب مرتب آنرا بیان قبول کرده هر جا که دانائی را فی اثر دانائی اوست و هر جا که بنیائی منی ثمره بنیائی او بالجمله همه اوست که از حجب اسما و صفات ذات خود را ان خود می نماید لایری غیر الله این شیوه است و در معنی حکمت مختلف است و در معنی او قرآن باین عبارت دین بولی الحکمة فقه او فی خیر کثیر اذ ناطق در آفرین او حدیث باین اشارت کلمه طائفة کل حکیم قابل بعینه در معنی بود میگوید که حکمت خیریت است که بدان خیر کمالیت نفوس حاصل آید و قبل اصابت الحق و قبل برودة الدنیا علی غلب و قبل طلب راد الاخرة و قبل علم اصول الفقه و قبل علم الحکمة المباحثه عن حقایق امکانات و الالهیات

وقيل علم الكلام وقيل علم العقيدة وقيل علم اصول الفقه وقيل علم العارف والاحكام وحضرت شيخ عی الدین تاج العارفین
 او قدس سرهم میگوید ہی العلم ببقایق الاشياء علی ما بین علیه العلم بمقتضاتها ویزو این ضعیف معنی حکمت وضع
 علی شی فی مرتبه مصوره و هر یک را بر اثبات مدعا خود حتی و بر آنکه مقرر است و الله اعلم بالصواب
 المخطا هر جسم کل نفس شیطان و طیب و بر خاندان و ابرو بان و مورد گس و گریه و موشش
 و اهل حکومت و در جم و ملک و غیره و منظر اتم انسان کامل که حامل جمیع موجودات ظاهری و باطنی است
 و ایشان را فیض میرساند بگفتی که مردم بنشین او از حکمت فیضان او عاجز آید و بنجر الوطایف
 عابد یا هر که را همی پیش آید که احتمال طاعت آن ندارد باید که بسیار گوید بکفایت رسد ز اهدر الازم
 است که نفس خود را آهسته آهسته رام سازد فان بار فوق کحیل بالاعضا و در باب نفس جود
 نفوس جمیع خلایق با خلاف حق کرده باشد و باید که چندان اعمال کند که بر غالب و سرکش آید و اعی
 نقاب ۴۰۰۰ زکوة ۴۰۰۰ عشره ۴۰۰۰ قتل ۴۰۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بزل ۴۰۰۰ ختم ۵۰۰۰ طریق
 دعوت از اسما و سابقه معلوم خواهد کرد و عاشق همیشه بگفت و حید مشغول باشد تا فریاد توین کشد
 معشوق بدست آرد و هزار جستجوی و صد گفت و کوی خود را از میان بردارد و بوفعنی عنده رباعی
 در زلف بتان کفر عیان است و عیان و نورخ نشان عین بدست و بیان و تفسیر از ان هر دو بود
 لیل ضعی و القصر نشان بی نشان است نشان مستحلق را گاهی قرب نوافل است گاهی قرب و ارض
 گاهی حکمت تا خلق تصرفات حق داند بواسطه نفس خود گاهی تدبیر تا خلق و علمها و ایشان بواسطه اسما و حق
 سبحانه تعالی تصرف خود شناسد و بعد از مرتبه الوهیت نام مرکز خاک هر جا که علم با قدا عمل در وجود آید
 هر دو عین خود را ایابد تحقیق از مرتبه یقین اول که حقیقت محیوسیت نام مرکز اسفل هر فعل و انفعال که در باب
 حکمت علم و فهم و تربیت هست و جوی و منقبت گفت و کوی و نوع یا بد فیض و استفاضه و معیض و مضامین
 علیه خود را شناسد که آنک الوالم الخبیثه فی الامشغال طریق اول که ذکر با فکر است طریق دوم
 که با حفظ معانی است طریق سیم که صدا با نام موهوم است معنی وقت خود دارد اول و و و و و این
 آسمه شوقی است در اسما و جمالی می شمارند و در لغت معنی او دوست دارند و قیل بانف الواد و قیل بانک

هیچ خلایق را نیک خواهد و بر یکی آرد و قبل از آنکه با او بیاید و با مجله از پرده صفت خالی نیست که مفعول یعنی
 قائل هم آمده است و معنی مفعول هم معنی محب و محبوب چنانکه کریمه بچشم و بچهره بدین شایسته است **المعجانه**
 اگر گیر و بگفت باشد چون خاک به نیت چون بآن دلاور زان چه پاک نیست چون بآن گفته از آن لایحه
 و از زبان دوی تشبیه است و از بی در آرد کرده یعنی کشته لاجون دو دو لاکشته ال شده دو دو کشته
 و دو دو شده الود و موجود شده **الامشارة** هر شیوه محبوبی و جمالی معشوق که در معشوقان جهان
 ظاهر است بشیفتهگی ایشان بر حسن نمود که از ایشان در وجودی آید اثر لطف و در او محبت این اسم
 است و در هر خواب و اهل خطر و با کردل او بر آتش شوق کتاب و جگر او از سوز طرق اب یابی و شمره
 کمال جمال این صفت بود **رباعی** رفت آنکه بقبضه بتان رود آسمان در غم شان طوح دل سخام
 انیک جمال جاودانی دارم به حسنی که نه جاد دست زد بیزارم **المطالعه** هر عاشق معشوق
 و مادر و پدر و هر حسن و غیره منظره تمام انسان کامل که محبت خود بخود هیچ اشیا را از تحویل و تبدیل نگاه میدارد
کافه نقل من الدنيا مات السماء مور او نسر الجمال برای **عابد** اگر برای محبت دو کس بدخودانی
 خوانده بدید طرفین محبت پیدا آید نه اهد را لازم است که از محبت با سواد حق برده آشته بدستی او خود
 را چنان مستلا و زلفیه سازد که بغیر حق در دل و زبان او چیزی نماند و نسجد و برایت کریمه قل الله ثم دریم
 فی خوطم طبعین عامل باشد و مردمان را همان خواهد که ذات خود را خواهد **واضحی** نقاب... م زکوة
 ۲۰۰۰ عشر هم قفل ۴ دور دور ۹ نام ۹۹ بار بزل ۵۰۰ ختم طریق دعوت از اسما و سابقه معظم
 خواهد بود عاشق همیشه پریشان و زلفیه جمال معشوق باشد و جمال معشوق او را از مرگ کردن توبت
 و سخن اقرب الیر من جبل الوریه از آن توب عبارت است بلکه از او هم نزدیک تر که اندا توب ایک ملک
 از آن مبالغه بشارت و در معنی این حدیث حضرت پیرافرمودی که حق سبحانه میفرماید که من نزدیک بتو
 از تو یعنی تو که خود جسم روح میدانی و صفت این دانانی بروح نزدیک تر است از جسم پس بدن که
 روح روح از آن نزدیک تر باشم ترا باعتبار دانانی تو **رباعی** چشمی که ترا با تو نظر خواهد کرد و بدنه
 بعین را نور کیم خواهد کرد به کوشی که شود محرم اسرار زبان **بی** هیچ پیدایش اثر خواهد کرد مستحلق

در هر دو حالت یعنی فاعل و مفعول و حالت در دو مقام اتحاد بحق در میان خلق موجود است اگر از خود مقنونه
است موجود از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که در دو اتحاد و میدانشناسی اتحاد و اثر تا در دو خود را
دیده باشد محقق از مرتبه تعین اول تا مرکز اسفل بر زمین و استقامت که در باب دوام اهل محبت و اتحاد ظاهر
میندیشد و استقامت و معنی خود را دانسته باشد و بعد عنقریب خویش یکی از خلفاء خود شناسد که ذاکل الحوام
الکلیه الاشتغال طریق اول که ذکر با فکر است طریق دوم که ملاحظه معانی است طریق سوم که صدها
بازا موهوم است مری وقت خود داشته باشد الحجب بیان اسم ثبوتی است در زمره اسما و جلالی و جلالی
داخل است و در لغت معنی او بزرگ از جهت گرم و انعام و قیل مباحثه الماجد المحضا جمله را دلجوی و در هر
دستگیره فیض بخش عالم از نور جبر جمله را دلجوی در هر گفته یعنی معظمه را برگردد و معظمه از اینجا ساقط
شود و این شود و دستگیر گفته و بدست آورده الهیید پیدا آمده **الاشارة** در هر عید و عکاکه در هر معظمه
علوی و سفلی ظاهر است اثر کمال بزرگی و جلال که کم است شاید که پیکس را که در بزرگی او شریک سازد
و در تحت عباد اکرم بای رداشی و عظمت از آری فنن تار عننی فیه بخت در آید و مردود این که در
المظاهر هر بزرگ تر و بلند مرتبه و غیره و منظر اتم انسان کامل که حامل جمیع مظاهر علوی و سفلی می باشد
الوظایف عابد یا هر که ابله و تک باشد یا جزام یا برص در ایام بعضی روزه دارد و در وقت خطا
بسیار گوید و بر آب وید و بخورد و شفا یابد و قیل هر که او را بناه پیش خود عزتی و حرمتی نباشد هر جسم نود و نه با
بخواند و بر خود بود عزتی و حرمتی پیدا آید ترا پدر لازم است که در میان خلق بحسن خلق و خوشنوی زندگی
کنند و عزت و وقار و سکون و ثانی خود را داشته باشد و این در آن عظمت نه گردد فقر و الی الله حال گذشته
باشد **داعی نقاب** ۴۰۰ زکوة ۴۰۰ شتر ۵ قفل ۴۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بن ۲۰
ختم ۴۰۰ طریق دعوت از اسما سابقه معلوم شده باشد **عاشق** همیشه بزرگی معشوق می
طلبد و در بر او خود را خواری دارد و حضرت شرف الدین میگوید که هر چیزی بر احوال بقایا بد و
به بلا نیست کرد و امری مشکل بسیار صعب **رباعی** من بجزم تشنه لب دبی پایاب به بان ای
ساقی تشنه لب را در پایاب به عمر سیت چه آب بخورم با دهنه ناب کجانی با دهنه شود تمام ندم سیراب

مشغول در هر دو حالت یعنی فاعل و مفعول کماهی حق را اسباب خود می دانسته در جمیع موجودات
 مشایخ پاره گاهی خود را الت ظهور الت ظهور سما و مغناط دانسته مراقب احوال خود باشد هر چه
 از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که اثر مجدد و بزرگی بود نماید آثار علوی و مجدد حق و لذت کند العوالم الحلیت است
الاشغال طریق اول که ذکر با کبر است و طریق ثانی که ملاحظه معانی است طریق سیم که بعد از آن
 موهوم است مری دارد الباعث است این اسم ثبوتی است و در زمره اسما و شتر که می شمارند و در
 لغت معنی او بر آورده و در عرف اهل شرح بر آورده احوال را از زود ایاد قبور و ریوم نشور المعجز کرده
 بر بالا و خ آرا نگاه داشته نقد عرش از لطف الهی بر بالا و خ گفته و لفظ بالا و تحلیل از ته یعنی بر بالا
 چنان که گفته نقد عرش گفته عرش که با لطف و مبتدا است که ش باشد گفته است گفته اب اعث
الاشارة بهر شی که بر می آید خواه ایشرت که از جوب بر می آید خواه کواکب که منک خود از
 اطراف افق می نماید خواه خود که بر قلوب اهل خوابت و اصحاب هدایت ظاهر شوند اثر کمال باعث حق و
 جان مطلق است و ابتدا خطر که حجة الاسلام حمزه میگویند و آن حمزه چون سخن شود و خطر بود تعلق با این
 دار چون جای گیر تعلق بسم باری و باطن گیرد **سماعی** نوری که بود جهان از و مالایا
 مشهور دل و دیده بود در همه حال که تکمیل شود و آنچه مشهور بود در فاعله عقل خالصت و محال
المظاهر نفس کل ذنوب بهر شی و هر دایه که در باب موعظ نفس هوا با و سادس شیطان و دنیا و
 هر با و که در ضل سبج رهنوان و شوق و جور و جان و ایام بر و باران پیدا آمد نسبت موی بهر شی معاصر
 و متاثر و غیره و مظهر اتم انسان کامل که باعث ایجاد او در دایه ایجاد جمیع موجودات کشت بود او در دنیا
 موجب بقا و جا بهر کائنات شد **الوظایف** عابد اگر در وقت خواب رفتن دست برینه بندد و صد
 یکبار گوید حق تعالی مرده او زنده گرداند و منزل گاه نور کرد و زاهد را لازم است که در دل خطر را باعث
 شدن ندید خواه خطر جز خواه خطر شریک باشد حق را در دل جانند و اعمی نصاب ۴۰۰ زکوة
 ۴۰۰ عشر ۵۶۲ قفل ۴۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بزل ۴۰۰ ختم ۴۰۰ طریق دعوت از اسما سابقه
 معلوم کند عاشق را همیشه باعث جمال حسن مطلق ملازم دل او گشته باشد و نام اختیار است

اینها را در هر دو حالت یعنی فاعل و مفعول کماهی حق را اسباب خود می دانسته در جمیع موجودات
 مشایخ پاره گاهی خود را الت ظهور الت ظهور سما و مغناط دانسته مراقب احوال خود باشد هر چه
 از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که اثر مجدد و بزرگی بود نماید آثار علوی و مجدد حق و لذت کند العوالم الحلیت است
 طریق اول که ذکر با کبر است و طریق ثانی که ملاحظه معانی است طریق سیم که بعد از آن
 موهوم است مری دارد الباعث است این اسم ثبوتی است و در زمره اسما و شتر که می شمارند و در
 لغت معنی او بر آورده و در عرف اهل شرح بر آورده احوال را از زود ایاد قبور و ریوم نشور المعجز کرده
 بر بالا و خ آرا نگاه داشته نقد عرش از لطف الهی بر بالا و خ گفته و لفظ بالا و تحلیل از ته یعنی بر بالا
 چنان که گفته نقد عرش گفته عرش که با لطف و مبتدا است که ش باشد گفته است گفته اب اعث
 بهر شی که بر می آید خواه ایشرت که از جوب بر می آید خواه کواکب که منک خود از
 اطراف افق می نماید خواه خود که بر قلوب اهل خوابت و اصحاب هدایت ظاهر شوند اثر کمال باعث حق و
 جان مطلق است و ابتدا خطر که حجة الاسلام حمزه میگویند و آن حمزه چون سخن شود و خطر بود تعلق با این
 دار چون جای گیر تعلق بسم باری و باطن گیرد سماعی نوری که بود جهان از و مالایا
 مشهور دل و دیده بود در همه حال که تکمیل شود و آنچه مشهور بود در فاعله عقل خالصت و محال
 المظاهر نفس کل ذنوب بهر شی و هر دایه که در باب موعظ نفس هوا با و سادس شیطان و دنیا و
 هر با و که در ضل سبج رهنوان و شوق و جور و جان و ایام بر و باران پیدا آمد نسبت موی بهر شی معاصر
 و متاثر و غیره و مظهر اتم انسان کامل که باعث ایجاد او در دایه ایجاد جمیع موجودات کشت بود او در دنیا
 موجب بقا و جا بهر کائنات شد الوظایف عابد اگر در وقت خواب رفتن دست برینه بندد و صد
 یکبار گوید حق تعالی مرده او زنده گرداند و منزل گاه نور کرد و زاهد را لازم است که در دل خطر را باعث
 شدن ندید خواه خطر جز خواه خطر شریک باشد حق را در دل جانند و اعمی نصاب ۴۰۰ زکوة
 ۴۰۰ عشر ۵۶۲ قفل ۴۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بزل ۴۰۰ ختم ۴۰۰ طریق دعوت از اسما سابقه
 معلوم کند عاشق را همیشه باعث جمال حسن مطلق ملازم دل او گشته باشد و نام اختیار است

متعلق است و به هیچ شیئی غیر وجود او غیر تحقق الوطایف عابد را اگر چه با و خرتی توان باشد یا
 هر کسی را که باشد و گستاخ و بدخلق بود هر صبح دست بر پیشانی او بندد و روی سوی آسمان کرده میت و
 یکبار بگوید حق تعالی نیک بخت و فرزندوار کند ترا ایزد را لازم است که ترک امتعه دنیا و اربادت از پلنگ
 سرگردانند برای حصول معاصیست حق چنانکه پیر انصاری میگوید که تو به این خصوص از تفتیح وقت است
 که آن تفتیح وقت موجب نقصان معرفت است به صفتی نور مراقبه و کدر است و این صحبت اینجاست
 قدس سره میگوید مراد از عین محبت حضور آینه آنگاه در مشهور است از اینجا است که پیغمبر علیه الصلوٰة و السلام
 میگوید اللهم انما اصحاب فی السفر برائی چون در آنکه هر چیز را که ماسوا حق است از باطن خود دور
 کند و خود را بر حضور آورد و این آینه ... ۳۰۰۰ نوره ... ۳۰۰۰ عشر ۳۱۹ قفل ۳۰۰ دور دور ۹۹
 نام ۹۹ بار بزن ... ختم ... در تری دعوت از اسما باشد معلوم کند عاشق همیشه حاضر وقت
 خود باشد تا صبح گوی در صبح جاوید باشد ... در دست نگردد و همیشه دارم همه جا با هم کس در همه حال
 در دل نتواند زود و دیده چنانچه در عالم است ... چنانکه تو جهان منی ... اکنون چون که می کنم جان
 منی ... مرتد کردم اگر ندانم که در کجا ... باز با جهان تو خیر ایان منی متعلق را در هر دو حالت
 یعنی فاعل و آل مشامه موجود است ... در خود مضمون است تا کامی خود را آثار حق دانسته جمیع
 اشیاء مشهور است حق بنده گوی حق ... در هر فردا و شب جمیع شیء باشد ...
 از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر چه که ... در دنیا ... خود مع الذات تصور نماید کرده
 محقق از مرتبه تعین اول تا مرکز سنبل بر زمین که از مشهور ... وجود در نظرش آید ...
 و مفاض علیه حق را دیده ... دانسته باشد ... خلیفه کامل حق ...
 الکلیه الخمس الاشغال طریق اول در ذکر بانگ است طریق که ملا خطبه معانی بعد از طریق سیرم
 که صد ابان موهوم است مرغ و وقت ... داشته باشد الحق این اسم تجلی است و ظاهر آن
 اسما مشترک می شمارند در لغت او معنی آب است قبیل منی او محقق است یعنی مظهر حق است و موهوم شیء
 است علی با تقصید آنکه ... لایحاریه ... با صبح می آرد که متا بن باطل اطفا میکند و بنید معنی

این عبارت است که در کتاب ...
 در این کتاب ...
 در این کتاب ...

علی صراط مستقیم و برین بر قیام ایستاده اند و در شکر و سپاس بر باطنی خویش اگر شکر است
 برکت گذرم تا گستاخیم باه رویت کرم بکه حقه عمل در فشانست بوسم که حلقه جود مشک برت
 ششم مستحقی را در برود حالت یعنی فاعل و الت حقیقت حق بخلق ظاهر و پدیدت حقیقت
 خلق در حق غایب و ناپید اور میان و حق خلق آنچه فرق است همین است که اگر خلق را بر حق
 که عبارت از تعین و تقید وجود است بود که چون نظردل از لام که عبارت از ظهور حق و لام
 جمال است یعنی حق بایی و اگر حق را بجان آرائی زیور اسما و صفات و نظیر تعینات مشابه
 کتی عین خلق را بینی موحدا از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که از سگت تا سگ و از زمین
 تا خاک بیند عین خود را و مظهر اسما خود را دیده باشد اما الحق این را بیان میکند محقق از
 مرتبه تعین اول تا مرکز اسفل سرفقین و ابعثات تعین و فیض و افاضه و استفاضه که در جمیع
 نظایر و مجالی ظاهر شود آثار کمال ذات و انوار جمال صفات حق مشابه کند آنکه گوید اما الحق هو الحق
 که در این رمز را شاهد است و جسد عسفری خود یکی از خلفاء حق شناسد که تک العوالم الکلیه
الاشغال طریق اول که ذکر با فکر است طریق ثانی که ملاحظه حسانی است و طریق سیم که
 مسا با نام موم است مرغی وقت خود داشته باشد الوکیل این اسم شوقی است و در زمره
 اسما شکر که می شمارند و در لغت معنی او آنکه با سپرده شود امری از امر و قال اهل القبله القایم با موم
 العباد و ایجابا یتجای الیه فی البه و العا و قیل المذکور الیه یسر تدبیر الیه براهین معنی از معنی اول
 عامتر باشد و مجازا بر وکیل خصم هم اطلاق کرده میشود و بر وکیل بی ذات تدریج هم اطلاق توان
 کرد و بر حاجب و پیغامبر که صورت رسالت بیان دو کس رسانند و غالباً بر آنکه میان دو پادشاه
 باشد المحتاج خود کرده و کوی آن خاک پاچه بود خیل بر کشان او را اگر آید تاج خود کرده ملوک
 آن خاک پگفته یعنی میم ملوک بالف بعد گشته اوک شده خیل بر کشان او را اشاره با سقا چنین
 خیل شده الوکیل تحصیل یافته الاشارة به فعل و با حقه فعل و کتیه بر فعل و عمل را که از مجموع
 در خود آید اشراف اسم است و هر سبب و وسیله که در تحصیل امور ظاهر شود شمره این صفت لفظاً

در این باب
 در این باب
 در این باب

اور در پدید آمدن و نظیر و علت و مشهور در این در حسنه و دست و پا و عود و قلب و روح و نفس و پستان
 و جمیع حکام و اهل دل و علم و ترکیب سیاهی و کاغذ سرایی و تیغ و تیغ و تیغ و آلات حرب و جمیع ظروف
 آب و طعام و منظر اتم انسان کامل که متوالی جمیع مخلایق است و امور ایشان از اعمال و لوظایف
 عابد را اگر از صاحب عقاب باو آید یا آتش بهم باشد و در خود سازد اما ان باید و اگر در محل خوف
 بسیار گوید امن گردد و نه اهرار لازم است که جمیع امور خود را بخت بار و و برود و متوجه کل باشد
 تا او وکیل ساکن کرد و معتقد باین و آن نباشد و نظر از اسباب بالکلیه بر ترفع کردن و مشعر
 و حکمت الی الحیب امری که در انشاء اعیان و انشاء افعال و اعمی نصاب ۴۰۰۰ زکوة
 ۴۰۰۰ عشر ۹۹ قفل ۴۰ دور دور ۹۹ بار بزل ۴۰۰ ختم ۲۰۰۰ طریق دعوت از اسما
 سابقه معلوم کند عاشق همیشه حرکات و سکنات خود باود اند و شعور و کات و سکنات خود
 و توکل و تفویض خویش است افشاند و مفلس و ارا از امانات حق بر خیزد ان الله یامرکم ان تود
 و الا امانات الی الیها رباعی عشق آمد برین در دولت بکشاد و هرگز این در بر روی من
 بسته میاد و هم سامور انوت بی لیسع زد و هم ماصد در المعبدی بصیرت مخلوق تیر و و حالت
 یعنی فاعل و افعال کاهی حرکات جمیع مظاهر و موجودات تا بختی بیندگای تقرنات حق سبحانه
 بخود و جمیع اشیاء مشاهده کند هر چه از مرتبه الوهیت تا مرکز خاک هر جا که و کالت و توکل
 جانبین خود را دیده باشد محقق از مرتبه یقین اول که حقیقت محسوسیت تا مرکز اسفل که یقین
 باین است هر جا که فیض و افاضه و استفاضه در باب توکل و توکل رو نماید و هر محل که احتیاج بانقضاً
 حاجت و تفویض باشد عین اثر و فیضان وجود حق شناخته باشد که ک الک العوالم اکلیتة الاستعمال
 طریق اول که ذکر با فکر است طریق ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سیموم که باندا صد امور هم است
 معنی داشته باشد القوی این اسم سلبی است و از اسماء جلالیه می شمارند و در لغت معنی
 او آنکه باقتضای مرتبه قدرت تام باشد و مجازاً قوت بر ملک زمین و فهم اطلاق کرده میشود
 و لفظ فعل هم میتوان گفت که زید کاتب بالفعل است یا بالقوه و بر مرکب در هیچ

و در این مورد صاحب بحث و قاضی حاجت که در جمیع امور و در سبب ظاهر شود اثر این اسم
شرف این صنعت است المظاہیر جنس ملک و هر اهل اوست و اهل قدرت بلکه جمیع مظهر وجود
و مظهر اتم انسان کامل که بقوت وجود معنوی اثبات جمیع موجودات می باشد و بقوت وجود
خویش علی مراتب و مدارج تعینات میکند الوفا لیلین طایفه با هر ایزد دشمنان قوی باشد
و تدبیر آن نباشد نماند هزار و یک ساله از آرد و بند و بر سر غلوه کباب بچاند و از پیش مرغان
نهند و جبل نیست رف و دشمنان کند همه دشمنان همه مقهور گردند اگر در ساعت روز جمعه بسیار خواند
سنان از دل می برود ترا پدر را لازم است که از جمل وقوت روحانی و لغاتی خویش
بر بدن جزا بد تا حق بجا جمیع قوای روحی و بدنی جبرانات کند از بخت است که خواهد علیه
و اسلام میفرماید که کلر لا حول و لا قوة الا بالله دفع لؤد ام امن است و یکی از آنها که خورد آسان
است هم دشمن است و در حدیث مروی است که این کلمه مذکور از خزانه عرش مجید است و اعجاز
ذنیاب ۳۰۰۰ زکوة ۳۰۰۰ عشر ۱۲۶ قفل ۷۰۰ دور دور ۹۹ نام ۹۹ بار بنیاد ۳۰۰
ختم ۳۰۰ طریق دعوت پشیر بین است عاشق همیشه قوت حیوة بخیا حال
ممشوق داشته باشد و سرزاید حیوة خویش حدیث صحیح فاذا اصبته کنت راسعا سمع بی
و بصر مصری و لسان تکلم بی و بدایطش بیاد و رجلا همیشه سا کرده رباعی بی سیم کس را
شود ای اهل سماع که گوید خورد از جری وصل سماع با و آرا که زبان حق شود و در سبب
از جمله جوارح نکند غیر در این مشتعل گاهی خود این خود نیست و قوت حرکت و کنت خود در جمیع اشیا
داند و گاهی اشیا را بحق تصور نموده آنچه از ایشان در وجود آید از حق داند هو

در صورتی که هر یک از اینها در وقت فعل و افعال بنده تر نشیند و شنیده شود
 بنده را دل نالرز و مغل بر نفس و استغاضه و اغاضه که در ظاهر و وجود ظاهر کرد و عین نفس و حرکت
 معنوی اغاضه و عین اسم و حرکت ابریه بین مظهر و قابلیت مظهر خود را دیده باشد و عین معنوی
 خویش فلسفه کامل خود ندارد که کما العوالم الکلیه الا اشتغال طریق اولی که ذکر با فکر است
 و طریق ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سیم که در باطن موهوم است مرعی وقت خود داشته
 باشد **المستین** این اسم نیز سبلی است و از جمله اسما جلالی شمرده اند و در لغت معنی او آنکه
 استوار و محکم است و حق سبحانه و تعالی باین صفت موصوف امیر حسین میگویی حکمی که عالم حکم
 رای عقل و محکم نقاش و هم نزد المعجا در پناه فیض او از عبد بلا و دل سلامت دیده آخر
 خویش را بظن سلامت تحلیل یافته بود جز سلامت دیده آخر خویش را گفته یعنی او اس کسین
 موقوف است اعتبار کرده که سنین کتب است بلفظ است مبدل کرده و یا و نون که بنا است
 است تحلیل کرده استین حسین شده الا اشاره هر مقامات که از جهت یقین بر حق یا آن
 حیثیت جاه و وجابت از کسی که در وجود آید با ستواری حالت یا استقامت در وظایف
 و ملامت در شخصی دیده باشد اثر کمال این اسم و وصف جمال این صفت بوده باشد المظاهر
 محکم قمر و هر مستوکل و هر شجاع و خرد و آلات عید خصوصاً شیر و شاهین و مظهر تمام انان کامل
 که از نون توکل و اعتماد و توکل از علم توکل نیز مبتدی شده و در خوشبختی توکل عین مقامات حق
 دیده و وابسته باشد **الوظایف** عابد هر کرا طفلی باشد که از شیر منقطع شده باشد
 و بهر متیوان کرد تا شیر دهنده را شیر نقصان شده باشد باید که نوشته طفل را خوراند تا مبر تو آن
 کرد و شیر دهنده را نیز تا شیر زیاد شود و قیل اگر کسی از اعمال ملکی و اشتغال جایی منجی خواهد
 روز یکشنبه در اول ساعت باین نیت سی صد و شصت بار بخواند منصب یا بدتر ایدر الام
 است که چون از ایش حق سبحانه بقضاء و لیبونکم شی من الخوف و الرجوع و نقص من الاموال
 و الا نقص الثمرات پیش آمد استواری و متانته که با ستغاضه حق پیوسته باشد پیشه جان خود

در این کتاب که در این زمان در کتب و اشیاء مختلفه در دسترس است
 در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نسخه در کتب و اشیاء مختلفه در دسترس است
 بیشتر خیال مشوق بل استوار کند که مشوق میور است که تا که خیال غره در دل بنیاد همصام طریقت
 بر اندازد و تا در این پنج برکت آینهان محبت جمال خویش از دل بر آید و چون نظر عاشق بر همه از جواریا
 و اسباب است از درین نگاه و کند پس با جرم بر دیده خود غیرت برده تا استوار بشاید و محبوب پیوسته
 باشد بیست غیرش غیر در جهان نگذاشت و با جرم من جمله اشیا است بیست از دریای شهادت
 چون بهنگ لایر و بود و تیم زش گرد و نج را درین طوائف و در لاله منی حرم با اعیان است
 چند روز خم ز غیر و آن مان نبود غیر خودی تو لیر و از خود گذاری بود الهی لاف زنی و لیر اگر خدا
 محض وجود است غیر مخلوق گاهی نماند و استواری صحیح موجودات بحق مشاهد گاهی تصرف حق
 که با اسم قوی و متین در هیچ مظاهر است از در ایشان تصور باشد خود جدا از مرتبه الوهیت نامرکز خاک
 هر جا که صفت قوت و ملکه استواری بنیاد ظهور اسما و خود شناسد محقق از مرتبه تعیین اول نامرکز اصل
 هر جا که فیض و استفاضه و اتقان مکتبه و عیب که در با بن ظهور وجود با طلیح استود نشناسد فیض و اتفاضه
 مکتبه و غیره و اولیه حق شناخته باشد که کمال العوالم المکتبه الاشغال طریق اولی که ذکر با فکر است و طریق
 ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سیوم که مذا با صد امو هم است مرعی وقت خود داشته باشد الواء
 این اسم ثبوتی است که در اسما جهانی شمرده اند و در لغت معنی او فریب است و قبل دوستی و آداب و
 تیم بروی منزه و هم اطلاق کرده میشود و انسان کامل که از اسواء حق آزا و شده است همه اطلاق میکند
 و معنی شاپ که برین ولی هم از روی حقیقت هم اطلاق توان نمود و قبل حاصل شد ولی الذین انبأوا
 تبیین صفاه الذی یولی امور الخلائق و هو متولی الصالحین و بالجملة از دو خالی نیست که مفعول فعلی همین
 فاعل آمد و معنی مفعول هم آمده المعطا دیده فانی خویش را از فوت پیش و لوح خالی ساخته از خورشید
 خویش خویش را فانی دیده لغتة و الف حاصل کرده و کلام معنی فانی را در معنی معانی و دخل داده و
 خالی را تحمیل کرده و گفته لوح که نقش لوح است خالی ساخته حی لوح بلفظ تبدیل یافته اولی شده -

در این کتاب که در این زمان در کتب و اشیاء مختلفه در دسترس است
 در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نسخه در کتب و اشیاء مختلفه در دسترس است
 بیشتر خیال مشوق بل استوار کند که مشوق میور است که تا که خیال غره در دل بنیاد همصام طریقت
 بر اندازد و تا در این پنج برکت آینهان محبت جمال خویش از دل بر آید و چون نظر عاشق بر همه از جواریا
 و اسباب است از درین نگاه و کند پس با جرم بر دیده خود غیرت برده تا استوار بشاید و محبوب پیوسته
 باشد بیست غیرش غیر در جهان نگذاشت و با جرم من جمله اشیا است بیست از دریای شهادت
 چون بهنگ لایر و بود و تیم زش گرد و نج را درین طوائف و در لاله منی حرم با اعیان است
 چند روز خم ز غیر و آن مان نبود غیر خودی تو لیر و از خود گذاری بود الهی لاف زنی و لیر اگر خدا
 محض وجود است غیر مخلوق گاهی نماند و استواری صحیح موجودات بحق مشاهد گاهی تصرف حق
 که با اسم قوی و متین در هیچ مظاهر است از در ایشان تصور باشد خود جدا از مرتبه الوهیت نامرکز خاک
 هر جا که صفت قوت و ملکه استواری بنیاد ظهور اسما و خود شناسد محقق از مرتبه تعیین اول نامرکز اصل
 هر جا که فیض و استفاضه و اتقان مکتبه و عیب که در با بن ظهور وجود با طلیح استود نشناسد فیض و اتفاضه
 مکتبه و غیره و اولیه حق شناخته باشد که کمال العوالم المکتبه الاشغال طریق اولی که ذکر با فکر است و طریق
 ثانی که ملاحظه معانی است و طریق سیوم که مذا با صد امو هم است مرعی وقت خود داشته باشد الواء
 این اسم ثبوتی است که در اسما جهانی شمرده اند و در لغت معنی او فریب است و قبل دوستی و آداب و
 تیم بروی منزه و هم اطلاق کرده میشود و انسان کامل که از اسواء حق آزا و شده است همه اطلاق میکند
 و معنی شاپ که برین ولی هم از روی حقیقت هم اطلاق توان نمود و قبل حاصل شد ولی الذین انبأوا
 تبیین صفاه الذی یولی امور الخلائق و هو متولی الصالحین و بالجملة از دو خالی نیست که مفعول فعلی همین
 فاعل آمد و معنی مفعول هم آمده المعطا دیده فانی خویش را از فوت پیش و لوح خالی ساخته از خورشید
 خویش خویش را فانی دیده لغتة و الف حاصل کرده و کلام معنی فانی را در معنی معانی و دخل داده و
 خالی را تحمیل کرده و گفته لوح که نقش لوح است خالی ساخته حی لوح بلفظ تبدیل یافته اولی شده -

در امتحان و چون در بعضی موارد تسلیم کرده اند که در این امر پس از آن که در
 دولت خود ولایت معتقد شد و نیزت معتقد علی و بعضی دیگر در ولایت بی اعتبار است از طرف
 دولت و کلام بعضی بنام اهل است که در اطلاق فیض ولایت و بعضی نبوت است که این امر در محالی فیض
 رسیده است و این خلوص مشغول بودن و شهادت کلام شیخ علی الدین بن علی عربی چنان معلوم می شود که
 خواجگار علیه من الصلوة افضلها من التیمات الکلیه که خاتم انبیاء بگوید این معنی است که تا این
 زمان انسان را در حالت کمال بنامی یا دیگرند که آن هم منماثر تا مهاجرت تعالی بود آن نام می است
 و اکنون هر چه در عهد خاتم نبوت بر آن نام هر شد که کسی را بار دیگر که باین نام در عین کمال با و
 نخواهد کرد بلکه انسان را در حال کمالیت بنامی یا خواهند داشت که آن نام عین نام حق تعالی
 باشد و آن نام ولی است و برابر با اول ضامن و اصحاب طلب استر و پوشیده ماند که در میان
 خواندن آسان کامل را بنام نبی مغایرت است و منافات رسمی باقی بود و چون همه آفات آفتاب جانات
 از منافق عزت جلال و جمال با اوراق طباتی آسمانها اسما و الیه و کوب اما کونیه سر بریزد و هیچ انکاف آفتاب
 شمال دفع مغایرت بین تخلیفه و استخلفه اما در سالی که ختم نبوت از زمانی داشت که من بعد از آن هر یک
 برات مغایرت نخواهد شد و مقتضای خلاف بشر سید تا کرده و باو کتف ایشان من برای فقد را می بحق
 عین خراج وقت شان و حصول تحصیل معیج امور از منزه ایشان و آنچه در نفس شش میگوید که همه مشهور است
 در اخذ فیض نبوت محتاج مشکوه فیض خاتم انبیاء می باشد اگر صورت وجود خاتم انبیاء تا خواست
 باعتبار علت غائی مقدم است و جمیع اولیا برای اخذ فیض ولایت محتاج مشکوه فیض خاتم اولیا
 می باشد بلکه جمیع انبیاء هم با مرتبه که خاتم انبیاء هم با وج مرتبه خاتم نبوت با منافی او نیست بلکه گفته اند هست
 من حسناته علی القذیله و سلم و در توجیه این سخن شارحان ترمذ و نموده اند شیخ علی پور و رضی الله
 عنه این معنی بر نوعی ادا میکند که ختم ولایت بخواجه شفیق زمره هایت راجع کرده و قیصری میگوید که مثل
 خاتم ولایت چون عزانه دار است و سلطان را از خازن خود چیزه برای تصرف اختیار کننده
 نفس با رعیت خواستن قاضی امور سلطنت عالیه قاهره او نمی باشد و بر عارف از کی پوشیده

در امتحان و چون در بعضی موارد تسلیم کرده اند که در این امر پس از آن که در
 دولت خود ولایت معتقد شد و نیزت معتقد علی و بعضی دیگر در ولایت بی اعتبار است از طرف
 دولت و کلام بعضی بنام اهل است که در اطلاق فیض ولایت و بعضی نبوت است که این امر در محالی فیض
 رسیده است و این خلوص مشغول بودن و شهادت کلام شیخ علی الدین بن علی عربی چنان معلوم می شود که
 خواجگار علیه من الصلوة افضلها من التیمات الکلیه که خاتم انبیاء بگوید این معنی است که تا این
 زمان انسان را در حالت کمال بنامی یا دیگرند که آن هم منماثر تا مهاجرت تعالی بود آن نام می است
 و اکنون هر چه در عهد خاتم نبوت بر آن نام هر شد که کسی را بار دیگر که باین نام در عین کمال با و
 نخواهد کرد بلکه انسان را در حال کمالیت بنامی یا خواهند داشت که آن نام عین نام حق تعالی
 باشد و آن نام ولی است و برابر با اول ضامن و اصحاب طلب استر و پوشیده ماند که در میان
 خواندن آسان کامل را بنام نبی مغایرت است و منافات رسمی باقی بود و چون همه آفات آفتاب جانات
 از منافق عزت جلال و جمال با اوراق طباتی آسمانها اسما و الیه و کوب اما کونیه سر بریزد و هیچ انکاف آفتاب
 شمال دفع مغایرت بین تخلیفه و استخلفه اما در سالی که ختم نبوت از زمانی داشت که من بعد از آن هر یک
 برات مغایرت نخواهد شد و مقتضای خلاف بشر سید تا کرده و باو کتف ایشان من برای فقد را می بحق
 عین خراج وقت شان و حصول تحصیل معیج امور از منزه ایشان و آنچه در نفس شش میگوید که همه مشهور است
 در اخذ فیض نبوت محتاج مشکوه فیض خاتم انبیاء می باشد اگر صورت وجود خاتم انبیاء تا خواست
 باعتبار علت غائی مقدم است و جمیع اولیا برای اخذ فیض ولایت محتاج مشکوه فیض خاتم اولیا
 می باشد بلکه جمیع انبیاء هم با مرتبه که خاتم انبیاء هم با وج مرتبه خاتم نبوت با منافی او نیست بلکه گفته اند هست
 من حسناته علی القذیله و سلم و در توجیه این سخن شارحان ترمذ و نموده اند شیخ علی پور و رضی الله
 عنه این معنی بر نوعی ادا میکند که ختم ولایت بخواجه شفیق زمره هایت راجع کرده و قیصری میگوید که مثل
 خاتم ولایت چون عزانه دار است و سلطان را از خازن خود چیزه برای تصرف اختیار کننده
 نفس با رعیت خواستن قاضی امور سلطنت عالیه قاهره او نمی باشد و بر عارف از کی پوشیده